

جنبش استقلال طلبی و ملت‌گرایی اقتصادی در سوریه

دکتر محمود عبدالعزیز

می‌گرفت از میان می‌برد. بنابراین، واقعیت اشغال بیگانه توجه مردم این سرزمین‌ها را بر استثمار بریتانیا، فرانسه، یا جنبش صهیونیست متمرکز کرد و به این دلیل توجه آنان حداقل به‌طور موقت از مناقشات ابتدایی اقتصادی - اجتماعی داخلی خود منحرف شد.

رهبران ملت‌گرای سرزمین‌های عربی هنوز ویژگی‌های اساسی يك بورژوازی ملی را که خواهان استقلال کامل سیاسی و اقتصادی باشد کسب نکرده بودند،^۱ ولی بی‌اعتنا به عقاید ملت‌گرایی اقتصادی نیز نبودند. در هر يك از این سرزمین‌ها عده‌ای از رهبران ملت‌گرا یافت می‌شدند که درصدد شکستن اتحاد سرمایه‌داری اروپایی و بازرگانان واردکننده کالا (کمبرادور) بودند که اقتصاد کشور را زیر سلطه خود داشتند. هدف این گروه از رهبران ملت‌گرا ایجاد و توسعه مؤسسات ملی بویژه صنایع جدید بود.

در میان سرزمین‌های عربی اقتصاد مصر از همه صنعتی‌تر و به همین دلیل ملت‌گرایی اقتصادی نیز در آنجا پیشرفته‌تر بود.

پژوهش‌های دقیقی درباره چالش اقتصادی مصر در برابر امپریالیسم بریتانیا در دوران میان دو جنگ انجام شده،^۲ اما در مورد دیگر کشورهای عرب مطالعات زیادی صورت نگرفته است. بنابراین، در این مقاله جنبش ملت‌گرایی اقتصادی در سوریه بررسی و توجه ویژه‌ای به نقش دمشق در گسترش مؤسسات ملی و صنایع جدید خواهد شد. انتخاب دمشق بدین علت نیست که آن شهر مهمترین مرکز اقتصادی سوریه بوده، بلکه به این خاطر است که مرکز جنبش استقلال طلبی و ملت‌گرایی و در همان حال مرکز جنبش پان‌عربیسم بوده است.

شکست جنبش پان‌اسلامیسم^۳ در دوران سلطنت عبدالحمید دوم، سلطان عثمانی، و به قدرت رسیدن ترک‌های جوان در ۱۹۰۸ سبب تیرگی بیشتر مناسبات عربان و ترکان شد. اعمال قدرت توسط نظامیان ترک نوعی احساس ملت‌گرایی در سرزمین‌های عربی قلمرو عثمانی پدید آورد که در آغاز به صورت پان‌عربیسم (ملت‌گرایی عرب) ظهور کرد.^۴ سوریه و بویژه دمشق مبدل به مرکز پان‌عربیسم شد و برای نخستین بار عقیده امت عرب (الامه العربیه) در آنجا مطرح گشت. جنبش پان‌عربیسم جنبشی غیرمذهبی بود و رهبران آن در محیط روشنفکری مدارس از نوع غربی یا مدارس غیرمذهبی ترک‌های جوان در قسطنطنیه پرورش یافته بودند. هدف این جنبش در ابتدا مقابله با حکومت عثمانی بود که بخش بزرگی از دنیای عرب را زیر سلطه داشت، و پس از جنگ جهانی اول و تأسیس نظام قیمومت در سرزمین‌های عربی رهبران جنبش به مبارزه با سلطه اروپائیان پرداختند. در همین حال روشنفکران و نویسندگان پان‌عرب و ملت‌گرا به حمایت از پان‌عربیسم در مقابل پان‌اسلامیسم برخاستند. احمد لطفی السید سردبیر روزنامه الجریده ارگان حزب مردم (حزب الامه) و از پیروان عبده، پان‌اسلامیسم را يك اصل امپریالیستی و ساخته و پرداخته

پس از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی نخبگان ملت‌گرایی را که جنبش‌های استقلال طلبی را در سرزمین‌های عربی تا جنگ جهانی دوم رهبری کردند نمی‌توان به عنوان نیروهای به اصطلاح مترقی پنداشت که خواهان تحولات انقلابی یا دگرگونی‌های سریع سیاسی و اقتصادی بوده‌اند، بلکه سیاست آنان اعم از حزب و فد در مصر به رهبری سعد زغلول، کمیته عربی فلسطین، بلوک ملی (الکثلة الوطنیه) در سوریه، یا افرادی مانند محمدرشیدرضا،^۵ به دست آوردن امتیازهای اندک و تدریجی در جهت کسب استقلال از طریق ترکیبی از اعتراضات ادواری، گفتگو، و دیپلماسی بوده است. در کوتاه مدت، رهبری‌های ملت‌گرا خواهان مرادیه بیشتر با مقامات استثماری اروپایی و سهم شدن در قدرت بودند، و در درازمدت می‌خواستند تمام قدرت حکومتی را در سرزمین‌های خود به دست گیرند. سیاست این رهبری‌ها بیرون راندن قدرت‌های استثماری با توسل به مبارزات مسلحانه طولانی نبود، بلکه هموار کردن خروج آنها از سرزمین‌های عربی از طریق گفتگو و مراجعه به نهادهای بین‌المللی بود. در همین حال، از يك سوررهبران ملت‌گرا می‌بایست موازنه قدرت را از استثماریان اروپایی و گروه‌های سیاسی و طبقات اقتصادی که آشکارا با اروپایی‌ها همکاری می‌کردند به طرف خود سوق دهند، و از سوی دیگر می‌باید این تلاش را با ظرافتی عملی می‌ساختند که از ایجاد هرگونه آشوب و بی‌ثباتی مداوم در جامعه جلوگیری شود زیرا این مسأله ممکن بود موقعیت نسبتاً ممتاز خود آنها را نیز به خطر اندازد.

در سال‌های میان دو جنگ، سازمانهای ملت‌گرا بیشتر نیروی خود را صرف رهبری و راهنمایی مردم سرزمین‌های خود به سوی کسب استقلال سیاسی کردند، ولی به‌طور عمد بحث اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را به دلایل آشکار مبهم گذاردند، زیرا اجرای چنان اصلاحاتی در واقع به گونه اجتناب‌ناپذیر منافی مادی را که نفوذ سیاسی و اجتماعی رهبران ملت‌گرا از آن نشأت

داشتند، و نیز تأکید کردند که به منظور تأمین منافع بریتانیا در جنوب عراق، این بخش باید با ترتیب ویژه ای اداره شود. شریف حسین درباره نحوه اداره جنوب عراق اعتراضی نکرد، ولی با هرگونه پیشنهادی مبنی بر واگذاری بخش ساحلی سوریه به فرانسه مخالف بود. او تنها با این موضوع موافقت کرد که بررسی این مسأله تا پایان جنگ به تعویق افتد. در ژوئن ۱۹۱۶ شورش در سرزمین های عربی آغاز شد بدون آن که مسأله نوار ساحلی سوریه حل شده باشد.^{۱۲}

در چنان شرایطی در مه ۱۹۱۶ بریتانیا معاهده سرری آسیای صغیر معروف به قرارداد سایکس-پیکو را با فرانسه امضاء کرد که به موجب آن تمام سوریه و شمال عراق جزو منطقه نفوذ فرانسه شناخته شد.^{۱۳} از دیدگاه بریتانیا تناقضی میان این قرارداد و آنچه به شریف حسین قول داده شده بود وجود نداشت، زیرا اداره مستقیم فرانسه فقط بر بخش ساحلی در نظر گرفته شده بود. ولی زمانی که بلشویک ها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ متن قرارداد سایکس-پیکو را منتشر ساختند موضوع به گونه ای دیگر برای عربان ظاهر شد. فرانسویان خواهان سلطه بر تمام سوریه بودند و پس از موافقتی که در دسامبر ۱۹۱۸ با بریتانیا به عمل آوردند و طی آن شمال عراق و فلسطین را (که به موجب قرارداد سایکس-پیکو می بایست منطقه بین المللی اعلام شود) جزو منطقه نفوذ بریتانیا به رسمیت شناختند، دیگر دلیلی نمی دیدند که از ادعای خود بر سوریه چشم پوشی کنند. وانگهی در نظر فرانسویان تأسیس دولت موقت عربی در دمشق در اکتبر ۱۹۱۸ به رهبری فیصل، پسر سوم شریف حسین، تلاشی از جانب «انگلیسی های خائن» برای جلوگیری از تأمین حقوق فرانسه در آن منطقه بود.^{۱۴}

بریتانیا که نمی خواست موقعیت خود را در عراق متزلزل کند و به دلایلی که به خاورمیانه مربوط نمی شد خواهان مشاجره با متحد خود، فرانسه، نبود، سرانجام پس از گفتگوهای طولانی در کنفرانس سان رمو (San Remo) در آوریل ۱۹۲۰ موافقت کرد که سوریه و لبنان بر اساس نظام قیمومت جامعه ملل به فرانسه، عراق و فلسطین به بریتانیا واگذار شود. بنابراین، بریتانیا از حمایت حکومت فیصل در دمشق دست برداشت و تقریباً سه ماه بعد نظامیان فرانسه با اشغال سوریه وی را از سوریه بیرون راندند.^{۱۵} جز عامل خارجی، عامل داخلی نیز در سقوط فیصل بی تأثیر نبود. در واقع ملت گرایان عرب ساکن هلال خصیب (اردن، سوریه، عراق، فلسطین، لبنان) که غالباً از مسیحیان بودند از حکومت فیصل و خاندان شریف حسین حمایت نکردند، زیرا بیم داشتند که این خاندان در سایه مناسبات گسترده ای که با کشورهای نیرومند بیگانه مانند بریتانیا دارند و از پشتیبانی آنها برخوردارند، جنبش استقلال طلبی آنان را زیر سلطه خود در آورند و در حقیقت چیزی که متعلق به آنهاست و از نظر تاریخی بر تلاش هاشمی ها تقدم دارد از آن خاندان شریف حسین شود. بدین ترتیب، با بیرون رفتن فیصل و برچیده شدن بساط سلطنت خاندان هاشمی در سوریه^{۱۶} و استقرار

انگلیسی ها برای برانگیختن احساسات اروپائیان در برابر جنبش ملت گرای مصر می دانست.^{۱۷} سطع الحُصری نویسنده ملت گرای سوری پان اسلام را به عنوان يك مفهوم علقه برادری قبول داشت ولی محتوای سیاسی آن را رد می کرد.^{۱۸} رشید رضا که یکی از مؤسسان انجمن نیمه سرری موسوم به جمعیه الجمیعه العربیه بود، در نشریه بانفوذ قاهره به نام المنار که سردبیری اش را به عهده داشت به جدایی عربان از ترکان اصرار می ورزید.^{۱۹}

باری، حتی پیش از شکست پان عربیسم در ۱۹۴۸ در جلوگیری از تأسیس دولت اسرائیل در فلسطین،^{۲۰} برخی از رهبران جنبش، ملت گرای به مفهوم اروپایی آن را که در اواخر قرن نوزدهم وارد خاورمیانه شده بود حمایت می کردند. آنان استدلال می کردند که جنگیدن برای پان عربیسم در نهایت منجر به سهیم شدن مردم سرزمین های فقیر در ثروت سرزمین های غنی خواهد شد.

با شروع جنگ جهانی اول بریتانیا امیدوار بود که عثمانی بی طرف باقی بماند، ولی این امید دوامی نداشت و در پنجم نوامبر ۱۹۱۴ بریتانیا و عثمانی وارد جنگ با یکدیگر شدند. نه روز بعد، در چهاردهم همان ماه، سلطان عثمانی در برابر نیروهای متفقین اعلام جهاد کرد و احتمالاً چنین می پنداشت که با این سیاست بریتانیا را که با داشتن هند و تحت الحمايه کردن مصر در دسامبر ۱۹۱۴ بزرگترین ارتش مسلمان در جهان را در اختیار داشت، به زانو در خواهد آورد. اما چنین نشد و هیچ طغیان یا تمردی در ارتش خاورمیانه بریتانیا رخ نداد. مقامات بریتانیایی که بیش از دیگر اروپائیان با جهان اسلام آشنایی داشتند از این فرصت به دست آمده بهره برداری کردند و دریافتند که اگر بتوانند انجام مناسک حج و زیارت شهرهای مقدس مکه و مدینه را برای مسلمانان بدون وقفه و اشکال و بدون نظارت عثمانی ها تأمین کنند، رضایت مسلمانان سرزمین های زیر سلطه دولتهای متحد را جلب خواهند کرد. برای اجرای این سیاست لازم بود شخصی را پیدا کنند که دارای مشروعیت و اقتدار مذهبی-سیاسی در شهرهای مقدس باشد و در برابر عثمانی ها به پا خیزد و ادعای مذهبی آنان را نامشروع اعلام کند. تحت چنین شرایطی شریف حسین که عثمانی ها او را به عنوان شریف و امیر مکه منصوب کرده بودند ناگهان به چهره مهمی برای بریتانیایی ها مبدل گشت.^{۲۱}

دولت بریتانیا از اختلاف شریف حسین با عثمانی ها آگاه بود و نیز می دانست که او مردی بسیار جاه طلب است. بنابراین در ۱۹۱۵ بریتانیا به شریف حسین پیامی فرستاد بدین مضمون که بریتانیا با تشکیل يك دولت مستقل عربی شامل بخش بزرگی از عراق و سوریه، اردن و بخش هایی از شبه جزیره عربستان موافق است به شرط آن که این دولت از مشاوره و کمک بریتانیا بهره مند شود. از سوی دیگر، بریتانیایی ها با آگاهی از منافع سنتی متحد خود، فرانسه، در کرانه خاوری مدیترانه، عمداً نوار ساحلی سوریه و لبنان را از محدوده قول داده شده به شریف حسین بیرون نگاه

نظام قیومت فرانسوی‌ها، ملت‌گرایان سوری تلاش خود را نه از طرق سیاسی بلکه از طریق اقتصادی برای کسب استقلال آغاز کردند.

جنبش ملت‌گرایی اقتصادی

در سالهای پایانی دهه ۱۹۲۰، رهبری استقلال‌طلبی در سوریه در یک سازمان سیاسی به نام بلوک ملی (الكتلة الوطنية) ادغام شده بود. مقر این سازمان در دمشق بود و در دیگر مراکز شهری مانند حلب، حماة و حمص نیز شعبه‌های فعالی دایر کرده بود. در هر شهر اعضای بلوک ملی را عمدتاً دو طبقه شهرنشین و به هم گره خورده تشکیل می‌دادند: مالکان و زمین‌داران و جناحی از بورژوازی تجاری که به تجارت محلی و منطقه‌ای و صنایع کوچک مشغول بود. فعالیت اقتصادی این جمع چندان به منافع امپریالیستی خارجی متکی و در معرض تهدید آن نبود ولی رهبران بلوک در اتخاذ یک خط‌مشی واحد با هم اختلاف داشتند. برخی معتقد بودند که می‌توان با پیوستن به اتحاد سرمایه‌داری فرانسه و اقلیت سرمایه‌دار داخلی که با غرب در دادوستد بود و نظام بانکی کشور را در دست داشت به تدریج راه خروج فرانسویان از سوریه را هموار کرد. در مقابل، عده‌ای دیگر از این رهبران تلاش می‌کردند این اتحاد را از میان ببرند. با وجود اختلاف نظر در بلوک ملی، شواهد نشان می‌دهد که رهبران با نفوذ آن خواهان آن بودند که با ایجاد اساس یک اقتصاد ملی ائتلافی را که از امپریالیسم فرانسه جانبداری می‌کرد، درهم شکنند. آنان برای اجرای نیت خود تأسیس صنایع جدید را برگزیده بودند.

باری، همان عواملی که در دوران قیومت فرانسه سبب انقراض و نابودی بسیاری از صنایع دستی سنتی شد، موجب کندی رشد صنعت جدید و در نهایت کندی توسعه کامل بورژوازی ملی صنعتی، دستکم قبل از جنگ جهانی دوم، نیز گردید. این عوامل عبارت بود از: (۱) تقسیم استانهای عربی امپراتوری عثمانی؛ (۲) ایجاد مرزهای ملی؛ (۳) نظام پولی تحمیلی که ارزش برابری لیره سوریه را به فرانک بی‌ثبات فرانسه دوخته بود؛ (۴) تمرکز سرمایه‌مالی فرانسوی در بانکداری، حمل‌ونقل، و خدمات عمومی که واردات مصنوعات فرانسوی به سوریه و صدور مواد خام مورد نیاز صنعت فرانسه را آسان کرده بود؛ و (۵) اثر مخرب کساد جهانی. البته عوامل دیگری نیز مرتبط با عوامل یادشده، این وضع را تشدید کرده بود، از جمله بی‌ثباتی فراگیر سیاسی در نخستین سالهای قیومت که سبب گرایش ثروتمندان به سرمایه‌گذاری در طرح‌های کوتاه‌مدت، زمین، و ساختمان‌سازی شد، و مشکلات گرفتن وام از بانک‌های اروپایی و اخذ نرخ‌های سرسام‌آور بهره توسط بانک‌های داخلی مجموعاً از انباشت سرمایه داخلی جلوگیری کرد.^{۱۷}

توسعه صنعت جدید در سوریه (گرچه به سبب شورش بزرگ ۲۷-۱۹۲۵ به تأخیر افتاد)^{۱۸} مرهون دو بار افزایش تعرفه گمرکی در ۱۹۲۴ و ۱۹۲۶ بود که حقوق گمرکی را از ۱۱ درصد به ۲۵ درصد برای کشورهای عضو جامعه ملل و به ۵۰ درصد برای کشورهای غیر عضو افزایش داد. این تغییرات که در ۱۹۲۴ شامل معافیت دستگاههای صنعتی از حقوق گمرکی و پس از ۱۹۲۸ کاهش حقوق گمرکی واردات مواد خام مورد نیاز صنایع داخلی نیز می‌شد، کمک کرد تا شرایطی برای رشد صنعتی به وجود آید. از سوی دیگر نیز عواملی مانند نیروی کار اضافی، که بواسطه از میان رفتن صنایع دستی سنتی و مهاجرت کارگران به شهرها در دوران کساد پدید آمده بود، و ارزان بودن مواد خام داخلی به این رشد صنعتی کمک کرد.^{۱۹}

به‌طور کلی، صنعت داخلی سوریه حول محور صنایع سیمان، غذایی، سیگارسازی، نخ‌ریسی و نساجی می‌چرخید که به کارگر زیاد نیاز داشت و تا حدودی می‌توانست در برابر رقابت محصولات مشابه خارجی مقاومت کند. تعدادی از این صنایع، بویژه صنعت تولید ابریشم و صنعت کشت توتون، بسیار پیش‌تر از استقرار نظام قیومت توانسته بودند سرمایه فرانسوی جذب کنند. صنایع دیگر مانند صنعت کشت پنبه و پنبه پاک‌کنی در دوران نظام قیومت با سرمایه‌گذاری مختلط فرانسوی و سوری اداره می‌شد. از سوی دیگر، بسیاری از صنایع جدید مانند تولید سیمان، غذایی، و چرم‌سازی تقریباً به‌طور عمده با سرمایه داخلی تأسیس شد و در بسیاری از آنها ملاکان، زمین‌داران و تجار مسلمان منابع اصلی سرمایه‌گذاری بودند، و تعدادی از اعضای بلوک ملی در راه اندازی این صنایع دست داشتند.

شاید امری اتفاقی بود که ظهور بلوک ملی و نخستین صنایع جدید با سرمایه سوری، هر دو، در ۱۹۲۸ روی داد. در میان فعال‌ترین رهبرانی که از لزوم ایجاد اقتصاد ملی مستقل و فارغ از تسلط اجنبی حمایت می‌کرد فخری بارودی (فخری البارودی) سیاستمدار محبوب دمشق بود. او از وضعی که طبقات متوسط و ثروتمند سوریه پول خود را صرف خرید کالاهای خارجی بویژه اشیاء تجملی، می‌کردند به شدت آزرده بود. بارودی با سرودن شعرهای فکاهی در نشریه المضحک المبکی چاپ دمشق با رفتار طبقات ثروتمند مبارزه می‌کرد.

یکی از کارهای جدی بارودی جمع‌آوری اعانه ملی موسوم به طرح فرانک بود که در ۱۹۳۲ شروع شد. در این طرح از مردم خواسته شده بود که هر یک ماهانه یک فرانک فرانسه (پنج قروش سوری) برای حمایت از برنامه‌های آموزشی کشور مانند تأسیس مدارس شبانه برای آموزش بزرگسالان، توسعه مدارس ابتدایی در روستاها، و ایجاد مراکز تفریحی برای جوانان شهری بپردازند. این طرح تا ۱۹۳۶، که به علت حسادت اطرافیان متوقف شد، از موفقیت بسیار و اقبال عمومی برخوردار بود. البته ناگفته نماند که به نظر می‌رسد اعانه‌های جمع‌آوری شده فقط صرف تغذیه مالی

خصوصی آن کشور را با سرعتی بسیار توسعه داد.^{۲۴} حفار به این نتیجه رسیده بود که اگر سوری‌ها بتوانند فنون تازه صنعتی را کسب کنند، خواهند توانست بسیاری از کالاهای ساخته شده وارداتی را تولید کنند. او معتقد بود که فرا گرفتن این دانش فنی با تأسیس مدارس مهندسی و صنعتی و اعزام منظم هیأت‌های فنی به آلمان و دیگر کشورهای اروپایی میسر خواهد شد.^{۲۵}

یکی از طرح‌های حفار، لوله‌کشی آب در دمشق برای مصارف شهری و صنعتی، و آزاد ساختن رود بردی و دیگر نهرهای کوچک برای آبیاری باغهای اطراف شهر بود. در سال ۱۹۲۰ او به مصر سفر کرد و از نزدیک با نظام آبرسانی شهرهای آن کشور و تشکیل بانک مصر که یک مجتمع فعال مالی و صنعتی بود آشنا شد، و در آنجا به اهمیت شرکت سهامی در بازرگانی جدید پی برد.^{۲۶} در امپراتوری عثمانی، به دلیل مشکل کسب اجازه سلطنتی، تأسیس شرکت‌های سهامی میسر نبود.^{۲۷}

در ۱۹۲۲ حفار پیشنهاد تأسیس یک شرکت سهامی را داد که فعالیت آن در زمینه ایجاد شبکه آبرسانی به دمشق و تأمین آب آن از چشمه پرآب و زلال عین الفیجه، در کوهپایه‌های شمال غربی دمشق بود. همکاران محافظه‌کار او در اتاق بازرگانی دمشق از طرح حفار برای تشکیل یک شرکت سهامی حمایت نمی‌کردند ولی هنگامی که مطلع شدند یک شرکت فرانسوی برای کسب امتیاز طرح مشابهی تلاش می‌کند و به حفار نیز پیشنهاد ده هزار لیره سوری برای کنار کشیدن طرحش داده است، با تمام قوا به پشتیبانی او آمدند. آنان فرماندار ایالت دمشق را زیر فشار گذاشتند و او هم به نوبه خود کمیسر عالی فرانسه در سوریه را راضی کرد که امتیاز طرح را به حفار بدهد. بدین ترتیب شرکت عین الفیجه تأسیس شد و سهامداران اصلی آن اعضای اتاق و ملاکانی بودند که آبارها از زمین‌های آنان عبور می‌کرد. تا سال ۱۹۳۲ ساختمان آبارها تکمیل و آب آشامیدنی وارد دمشق شد.^{۲۸} اگرچه طرح حفار موفقیت بی نظیری بود ولی او را زیر قرض بزرگی فرو برد، و مجبور شد تا قبل از شروع سوددهی طرح برای امرار معاش به صورت نیمه وقت به عنوان بازرس لوله‌های آب در شهرداری دمشق کار کند. طرح حفار نه تنها برای شهروندان دمشق مفید، بلکه برای مردانی که با زمین و سرمایه خود منابع و مهارت‌ها را برای اجرای آن بسیج کردند، غرورآفرین بود، و بلوک ملی نیز توانست همزمان با تکمیل آن اعتبار زیادی کسب کند.^{۲۹}

نخستین طرح بزرگ صنعتی که پس از شورش بزرگ (۱۹۲۵-۲۷) در دمشق به دست ملت‌گرایان به اجرا درآمد، طرح تولید سیمان بود. در ژانویه ۱۹۳۰ تعدادی از ملاکان و بازرگانان عضو بلوک ملی به رهبری فارس خوری، حقوقدان ملت‌گرا، شرکت ملی سیمان را به صورت شرکت سهامی تأسیس کردند. کارخانه سیمان در منطقه‌ای به نام دومار در شمال غربی دمشق و نزدیک عین الفیجه در ۱۹۳۴ شروع به کار کرد و توانست پس از دو سال قیمت سیمان خود را به یک چهارم قیمت سیمان وارداتی، به تنی یک

اداره تبلیغات و انتشارات بارودی (مکتب البارودی الدعایه والنشر) شده بود که بعدها اداره ملی پژوهش و اطلاعات عرب نامیده شد. به گفته بارودی، این اداره تلاش خود را وقف دستیابی به یک رستاخیز ملی عربی، تبلیغات درون و برون مرزی، و پژوهش‌های علمی کرده بود.^{۳۰}

اداره ملی پژوهش اطلاعات عرب در ۱۹۳۴ افتتاح شد و تا شروع جنگ جهانی دوم فعالیت داشت. این اداره گذشته از پژوهش و تبلیغات منظم و نشر اطلاعات، نیت دیگری را نیز برآورده می‌ساخت، و آن هدایت نارضایتی نسل جدید و فزاینده ملت‌گرایان افراطی عرب به مجاری مسالمت‌آمیز بود. بارودی می‌دانست که کمیته مشورتی این اداره پر از رهبران این نسل جدید، افرادی مانند سلیمان المعاصرانی، ناظم القدسی، فرید زین الدین، فواد خلیل مفرج، واصف کمال، شوکت عباس و منیرالرئیس بود که بسیاری از آنان در اروپا تحصیل کرده بودند. بنابراین او عده‌ای از روشنفکران این نسل جدید را در بخش پژوهشی اداره مذکور به کار گرفت. اداره ملی پژوهش و اطلاعات عرب یکی از چند وسیله‌ای بود که با آن بلوک ملی می‌توانست نیروهای افراطی نوظهور دهه ۱۹۳۰ را از تضعیف رهبری سیاسی بلوک بازدارد.^{۳۱}

دوست نزدیک بارودی، لطفی حفار، تنها بازرگان دمشقی و از اعضای رهبری بلوک ملی بود که بیش از همه از ملت‌گرایی اقتصادی سوریه حمایت می‌کرد. او در یک خانواده بازرگان پارچه در محله شاغور متولد شده و نزد معلمانی از محفل شیخ طاهر جزایری (۱۸۵۱-۱۹۲۰)،^{۳۲} از عالمان دینی اصلاح‌طلب و از اهل بیت عالم مشهور امیرعبدالقدیر، تحصیل علم کرده بود. حفار با الهام گرفتن از معلمان خود و با تنی چند از رهبران ملت‌گرای بعدی یک انجمن مخفی موسوم به جمعیه النهضة العربیه را در ۱۹۰۶ پایه‌گذاری کرد که از نخستین احزاب ملت‌گرای سوری پیش از جنگ جهانی اول محسوب می‌شود. تحصیلات علوم قرآنی، حفار را برای تصدی شغلی در تشکیلات اداری عثمانی حائز شرایط نمی‌کرد، ولی این تحصیلات تسلط او را به زبان عربی ممکن ساخت و خیلی زود به عنوان یک خطیب و مرجع در ادبیات کلاسیک عرب شهرت یافت. سبک نوشتن حفار، او را در مقام تحسین برانگیزترین نویسندگان روزگار خویش جای داد.^{۳۳}

حفار علاقه شدیدی به مطالعه تاریخ و عظمت گذشته تجارت در دنیای اسلام داشت و چند مقاله درباره آن نوشت. موضوعی که او را در تاریخ گذشته جهان اسلام و عرب بسیار تحت تأثیر قرار داده بود سهولت جریان دادوستد در منطقه بود که هیچ مرز سیاسی یا گمرکی مانع آن نمی‌شد؛ امری که امروز جامعه اروپا برای تحقق بخشیدن به آن در اروپا در سالهای پایانی قرن بیستم تلاش می‌کند. به هر حال، با آن که گذشته به او درس‌هایی آموخت، موضوعی که پیش از همه حفار را برمی‌انگیخت الگوی صنعتی شدن به شیوه آلمانی بود که برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری دولتی همراه با بخش

صنعت موفق دیگری که توسط ملت گرایان تأسیس شد، صنعت مواد غذایی بود. ناحیه دمشق محل تولید بهترین میوه و بویژه زردآلو بود، و سوریه رتبه سوم تولید این میوه را در جهان داشت. سالیان متمادی، بخش عمده تولید زردآلو با روش های ابتدایی به صورت رب درمی آمد و صادر می شد،^{۳۱} ولی ملت گرایان موفق شدند آن را به یک صنعت نو مبدل کنند.

تعدادی از بزرگترین باغهای میوه، در میان فضای سبزی که دمشق را حلقه وار دربر گرفته و غوطه نامیده می شود، متعلق به خاندان قوتلی بود. شکری قوتلی، یکی از رهبران ملت گرای تندرو، پس از پنج سال تبعید سیاسی در ۱۹۳۱ به دمشق بازگشت و بیشتر نیرو و وقت خود را صرف تولید میوه و سبزی و فرآورده های کشاورزی و تبدیل آن به یک صنعت جدید کرد. چیزی که سبب تشویق قوتلی شد، افزایش سریع قیمت میوه بود. در فوریه ۱۹۳۲، فقط چند ماه پیش از آن که عضو بلوک ملی شود، قوتلی شرکت کنسرو سازی سوریه را تأسیس کرد و سهام آن را در دمشق به بانک مصر و در فلسطین به بانک تازه تأسیس عرب فروخت تا یک مؤسسه خالص عرب باقی بماند. تا اواخر دهه ۱۹۳۰ تولیدات کارخانه کنسرو سازی قوتلی به صورت فله یا بسته بندی شده به فلسطین، مصر، و اروپا صادر می شد و این موفقیت، او را به سلطان زردآلو مشهور ساخت، و در محافل میهن پرست هدیه کردن سهام شرکت کنسرو سازی به نو عروسان و نوزادان باب شد.^{۳۲}

پس از ۱۹۲۸ صنایع تازه به تدریج در دمشق، حلب و دیگر شهرهای سوریه تأسیس شد. تعدادی از این صنایع در میان سالهای کساد (۱۹۳۰-۳۴) ایجاد شد، و علت آن سقوط دستمزدها در نتیجه بیکاری شدید و از میان رفتن بسیاری از صنایع دستی و محدودیت امکان مهاجرت کارگران بود. ولی تا شروع جنگ جهانی دوم اندازه صنعتی شدن سوریه هنوز قابل ملاحظه نبود. در واقع، سوریه در طول دهه ۱۹۳۰ مجبور بود به وارد کردن کالاهای ساخته شده مورد نیاز از خارج ادامه دهد. بسیاری از صنایع جدید که پیش از جنگ جهانی دوم رشد کرد، از نوع صنایع سبک مانند کنسرو و آرد سازی بود که سبب بهبود کمی و کیفی محصولات کشاورزی شد. صنایع دیگر مانند تولید سیمان، صنایع جایگزین واردات بود. به طور کلی تعداد و ظرفیت این صنایع و شمار کارگرانی که در آنجا کار می کردند نسبتاً پائین بود، و این صنایع نمی توانست با سرعت کارگران بیکار را جذب کند، و تا ۱۹۳۷ جمع تعداد کارگران در صنایع تازه فقط به ۳۳ هزار نفر می رسید، در حالی که شمار کارگران و پیشه وران شاغل در صنایع دستی سنتی تقریباً به نصف، یعنی به رقم ۱۷۱ هزار از ۳۱۰ هزار در ۱۹۱۳ تقلیل یافته بود.^{۳۳}

شایان یادآوری است که در دهه ۱۹۳۰ بورژوازی صنعتی سوریه در حال شکل گیری بود، ولی هنوز دشوار بود که میان صاحبان صنایع، بازرگانان، وام دهندگان پول، و زمین داران مرزهای دقیقی

ترسیم کرد، زیرا این افراد یا خاندان ها غالباً در بیش از یکی از این مشاغل فعالیت داشتند. برای مثال، خاندان قوتلی در وهله اول زمین دار و بازرگان بودند و در وهله بعد یک کارخانه دار محسوب می شدند. کارخانه کنسرو سازی آنان بدین علت موفقیت یافت که هم مواد خام در اختیار داشتند و هم از مناسبات لازم در بازار بهره مند بودند.

ملت گرایی اقتصادی را کسانی حمایت می کردند که خود در توسعه صنایع تازه و ایجاد بازارهای ملی دخالت داشتند. چون نخستین صاحبان صنایع نیز عضو اتحادیه ملی در دمشق، حلب، و دیگر شهرها بودند، عقاید ملت گرایی اقتصادی به تدریج در برنامه بلوک ملی داخل شد. تا نیمه دهه ۱۹۳۰، بلوک ملی با توسل به ملت گرایی تلاش خود را صرف از میان بردن اتحاد سرمایه داری فرانسه و بورژوازی کمرادور محلی کرد، ولی همان گونه که صنعت نتوانست در دهه ۱۹۳۰ گام های بزرگ بردارد، بلوک ملی هم موفق نشد دستاوردهای کلان سیاسی داشته باشد. هر دو می بایست منتظر شرایط ویژه جنگ جهانی دوم بمانند تا پیروزی های مهمی به ثبت برسانند. بخش صنعت می باید برخی وابستگی ها را برای رشد صنعتی از میان می برد، و بلوک ملی می باید سلطه فرانسه بر اداره امور کشور را تضعیف می کرد.

با وجود موانعی که صنعت سوریه در سالهای میان دو جنگ با آنها روبرو بود، ملت گرایی اقتصادی منافع بلوک ملی و قشرهایی را که بلوک ملی نمایندنده آن بود تأمین می کرد. این بلوک، تضاد طبقاتی را که منتج از گسترش مناسبات سرمایه داری بود، با معطوف کردن توجه دیگر طبقات به مسأله استقلال از فرانسه، کاهش می داد. با آن که آگاهی طبقاتی در این دوره گسترش یافت، ولی تا زمانی که فرانسه سوریه را اشغال کرده بود، کشمکش ملی با فرانسه جای خود را به کشمکش طبقاتی داده بود.^{۳۴}

ملت گرایی اقتصادی با ملت گرایی سیاسی که بلوک ملی نمایندنده آن بود به خوبی درهم آمیخته بود، و ظهور یک هویت ملی سوری را نوید می داد و همین موضوع سبب شده بود که رهبران بلوک ملی در برابر فشار فزاینده نیروهای افراطی پان عرب در دهه ۱۹۳۰ قرار گیرند، زیرا همان طور که پان اسلامیت ها، پان عربیست ها را دشمن جنبش خود می دانستند، پان عرب ها نیز با ملت گرایان و کسانی که خواهان ایجاد یک هویت ملی در سوریه بودند، دشمنی می ورزیدند.

عوامل دیگری نیز در ظهور و رشد هویت ملی سوری دخیل بود از جمله تقسیمات ۱۹۲۰ و تحمیل مرزهای سیاسی و ایجاد موانع گمرکی پیرامون سوریه و لبنان که به شکل گیری سرزمینی کشور کمک کرد، نحوه فرمانروایی خشن فرانسه در آنجا و سرانجام توسعه بازار ملی. روند مشابهی را می توان در عراق و فلسطین مشاهده کرد. هنگامی که بلوک ملی خواستار حمایت بیشتر فرانسه از صنعت سوریه شد، سازمانهای ملت گرا در عراق و فلسطین نیز تقاضاهای مشابهی از بریتانیا کردند. علی رغم ظنین دعوت پان عرب ها برای

نقصان یافت و ارزش لیره سوری هم پس از يك دهه ثبات نسبی تقلیل پیدا کرد، و شاخص هزینه زندگی در ۱۹۳۶ سی تا چهل درصد افزایش یافت و تا پائیز ۱۹۳۷ دو برابر شد.^{۳۷} البته عدم دسترسی به بازار فلسطین علت اصلی پریشانی اوضاع اقتصادی سوریه نبود ولی قطعاً به وخامت آن کمک می کرد. از طرفی نیز باید این حقیقت را بیان کرد که پس از فراگیر شدن اعتصاب و شورش در سراسر فلسطین، سوری ها فعالیت شدیدی به جانبداری از فلسطینی ها آغاز کردند ولی این فعالیت ها در واقع احساسات متضاد در سوریه را آشکار ساخت. گرایش طبیعی مردم سوریه مبنی بر کمک به فلسطینی ها با منافع عینی اقتصادی - سیاسی نخبگان بازاری و صنعتی سوریه در تضاد بود.

سرمایه گذاری در سوریه در دوران نظام قیمومت بیش از هر زمان دیگری بود، ولی سالهای طولانی بی ثباتی سیاسی و اقتصادی سبب شده بود که سرمایه گذاری ها غالباً در بخش هایی صورت گیرد که بیشترین سود را تضمین کند و از امنیت بیشتری برخوردار باشد. بنابراین حجم بیشتری از سرمایه گذاریها بویژه سرمایه خارجی، همان طور که قبلاً اشاره شد، در بخش های زیربنایی، عمدتاً در حمل و نقل برای تسهیل ورود کالای خارجی و صدور مواد خام به خارج از سوریه، در صنایعی که به استخراج و تولید مواد خام اختصاص داشت، مانند قیر، کتان، و ابریشم، در ایجاد تسهیلات پرسود شهری مانند اتوبوس برقی در شهرها و برق، و در بانکداری و بیمه انجام گرفته بود.^{۳۸}

در سالهای دهه ۱۹۳۰ جز تعداد اندکی کارخانه دار که توانستند سر بلند کنند و رشد نمایند، دیگر گروههای ذینفوذ اقتصادی با موفقیت از موقعیت خود در سالهای میان دو جنگ دفاع کردند. در مجموع، آنان را می توان به دو دسته تقسیم کرد، يك دسته سوداگرانی بودند مرکب از تعداد بی تناسبی از مسیحیان و یهودیان سوری که در واردات و صادرات، و در بانکداری داخلی با غرب شراکت داشتند؛ و دسته دیگر ملاکان و زمین داران بودند که با دریافت اجاره از زمین های زراعی و اجاره خانه در مناطق مسکونی شهری زندگی می کردند. البته قبلاً اشاره شد که منافع مادی این دسته ها به هم گره خورده بود و مرزبندی دقیقی میان آنها وجود نداشت. در این میان فرانسویان که مانند دیگر قدرت های استعماری و گروههای دست نشانده استعمار مخالف نیروهای ملت گرای سوری بودند، ابتدا از طریق اصلاحات ارضی و افزایش مالیات عزم شکستن کمر طبقه زمین دار ملت گرا را داشتند، ولی سرانجام این نیت خود را به دو دلیل کنار گذاشتند، یکی به علت عدم کفایت منابع مالی برای انجام آن، و دیگری از روی اجبار، بدین معنا که متوجه شدند هیچ جانشینی برای این طبقه در نقش سنتی اش به عنوان میانجی حکومت و جامعه وجود ندارد. تا ۱۹۳۶ درصد طبقه زمین دار که مشاغل اداری را به عهده داشتند، ۱۵/۵ درصد جمعیت کل سوریه را تشکیل می دادند و ۵۷ درصد درآمد ملی از آن این طبقه بود.^{۳۹}

اتحاد سیاسی و اقتصادی سرزمین های عربی، توسعه اقتصادهای کوچک ملی جاذبه این اتحاد را تضعیف کرد.

زنده ترین نمونه تنش فزاینده میان پان عربیسم و ملت گرایی سوری مسأله فلسطین بود. برای اقتصاد سوریه، بازار فلسطین اهمیت بسیاری داشت، و به سبب موقع جغرافیایی اش اهمیت آن بویژه برای دمشق بسیار زیاد بود. فلسطین بیش از سایر کشورها از سوریه کالا وارد می کرد، و کارگران سوری شاغل در فلسطین به طور منظم برای خانواده های خود در سوریه پول می فرستادند. کالاهای سوری مانند سیمان، انواع کنسروها، و منسوجات عمدتاً به بازار عربی در فلسطین صادر می شد و این کالاها در آنجا فروش خوبی داشت. بخشی از علت آن ضعف ساختاری صنایع فلسطین بود و بخشی دیگر به این دلیل که اعراب کالاهای رقیب یهودی را تحریم کرده بودند. ولی در حالی که صاحبان صنایع سوریه از تحریم کالاهای صهیونیستی توسط عربان در فلسطین سود می بردند و نیز تلاش می کردند که از رخنه کالاهای صهیونیستی به بازار سوریه جلوگیری کنند، برخی از صاحبان صنایع سوریه مایل بودند در بخش یهودی نشین فلسطین نیز بازارهایی پیدا کنند.

هیچ يك از رهبران ملت گرای سوریه به اندازه شُکری قوتلی در محافل ملت گرای فلسطین احترام نداشت. تعهد او به آزادسازی فلسطین از قید استعمار صهیونیستی و حکومت بریتانیا انکارناپذیر بود، ولی، در اکتبر ۱۹۳۵، شش ماه پیش از شروع شورش در فلسطین، قوتلی از آنجا بازدید کرد تا امکان افتتاح شعبه هایی از شرکت کنسروسازی و یافتن مشتریان یهودی را بررسی کند.^{۳۵} شورش فلسطینی ها طرح های قوتلی را با مشکل روبرو ساخت. ولی حتی سرسخت ترین پان عرب در بلوک ملی اجازه نمی داد که اصل همبستگی عربی در توسعه منافع مادی مداخله کند. در واقع، بررسی های محتاطانه قوتلی در ۱۹۳۵ حاکی از دوسوگرایی و دودلی بلوک ملی نسبت به شورش فلسطینی ها (۳۹-۱۹۳۶) بود.^{۳۶} هنگامی که شورش فلسطینی ها در آوریل ۱۹۳۶ آغاز شد، برخی از صاحبان عمده صنایع دمشق و بازرگانانی که با فلسطین دادوستد داشتند به بلوک ملی توصیه کردند برای پایان دادن به شورش، رهبران فلسطینی را زیر فشار بگذارند. عامل اقتصادی به طور قابل ملاحظه ای در عدم تمایل محافل ملت گرای دمشق برای بسیج حمایت از فلسطین سهیم بود. در وهله اول، اعتصاب و شورش فلسطینی ها در اواخر اعتصاب عمومی فلج کننده سوریه ها که به اقتصاد سوریه به شدت آسیب رساند، روی داد. در آن زمان اعتصاب فلسطینی ها با ایجاد مانع بر سر راه صادرات ارزشمند سوریه به فلسطین و در نتیجه تحمیل خسارات سنگین بر بازرگانان دمشقی، خطری جدی محسوب می شد. ناتوانی تجار فلسطینی از پرداخت صورتحساب ها به صادرکنندگان سوری، به علت شورش، اوضاع را وخیم تر کرده بود. از آن گذشته، همزمان با شورش فلسطینی ها و کاهش صادرات سوریه به آن سرزمین، در داخل کشور نیز برداشت محصولات کشاورزی به طور غیرعادی

جنگ جهانی اول بیش از دمشق آسیب دیده بود. حلب با از دست دادن بخش بزرگی از پایگاههای تجاری خود در ترکیه و عراق در دوران میان دو جنگ مجبور شد جهت اقتصادی خود را به طور بنیادی تغییر دهد و از حجم آن بکاهد. تنها در زمان جنگ جهانی دوم بود که حلب توانست با تطبیق دادن خود با شرایط جدید به عنوان مرکز عمده اقتصادی سوریه ظهور کند. مشکلات دستیابی به مصنوعات خارجی، در دوران جنگ، رشد صنعتی داخلی را تشویق کرد. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری‌های بزرگ جدید در جزیره، وسعت کشت را گسترش و بهره‌وری را در منطقه افزایش داد. در نتیجه، در طول جنگ جهانی دوم حلب یک رونق اقتصادی را تجربه کرد و بازرگانان و کارخانه‌داران از آن سود بسیار بردند. حلب خواستار گسترش پایگاههای تجاری خود بود تا از توان کشاورزی جزیره بهره‌برداری کامل کند، و در همین زمان، در اوایل دهه ۱۹۴۰، عراق از طرح اتحاد هلال خصب حمایت می‌کرد و این طرح توجه بازرگانان و سیاستمداران حلب را جلب کرده بود، در حالی که همقطاران دمشق آنها با آن طرح مخالف بودند.^{۲۱}

رونق اقتصادی، حلب را تشویق کرد که برتری سیاسی دمشق را به مبارزه طلبد. رقابت میان شعبه‌های بلوک ملی در دمشق و حلب تشدید شد، و همین امر تفرقه و اختلاف نظر شدیدی در بلوک ملی ایجاد کرد، و به دنبال آن گروهی از ملت‌گراهای برجسته در حلب از آن جدا شدند. این گروه پیوند نزدیکی با گروه سرمایه‌داران نوحاسته داشت که در توسعه جزیره و گسترش مناسبات بازرگانی با عراق دست داشتند. به محض کسب استقلال از فرانسه، این گروه سرمایه‌دار جدید و آن گروه جدا شده از بلوک ملی در حلب، سازمان ملت‌گرای خود موسوم به حزب مردم (حزب الشعب) را تأسیس کردند. این حزب از یک سو از مناسبات محکم‌تر اقتصادی - سیاسی با عراق حمایت، و از سوی دیگر با قوتلی و بلوک ملی مستقر در دمشق مبارزه می‌کرد.^{۲۲}

با کسب استقلال، رشد ملت‌گرایی اقتصادی در دمشق جاذبه پان‌عربیسم را در محل تولدش، دمشق، کاهش داد و ملت‌گرایی سوری مبارزه‌ای جدی در برابر پان‌عربیسم مطرح کرد. در همین زمان، کرسی پان‌عربیسم به حلب منتقل شد، جایی که گونه‌ای متفاوت از ملت‌گرایی اقتصادی تأکید زیادی بر اهمیت همگرایی اقتصادی با عراق داشت. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دمشق دوباره به مرکز پان‌عربیسم مبدل شد، ولی با ظهور نخبگان جدید و رشد بحث‌گرایی، مناقشه میان پان‌عربیسم و سوریه‌گرایی، و اختلاف میان دمشق و حلب تشدید گردید و شاید بیان این مطلب اغراق نباشد که این مناقشات و اختلافات تا امروز ادامه دارد.^{۲۳}

□□ زیرنویس‌ها:

۱. برای بحث نظری درباره اهمیت و نقش نخبگان در کشورهای جهان سوم مثلاً نگاه کنید به:

اما شروع جنگ جهانی دوم تغییر قابل ملاحظه‌ای در موقعیت گروههای عمده اقتصادی سوریه به وجود آورد. چشمگیرترین تغییر از دست رفتن قدرت اقتصادی طبقه ملاکان و زمین‌داران بود، زیرا متفقین اقداماتی برای مهار کردن تولید غلات و گندم انجام دادند و قیمت این محصولات را به طور مصنوعی پائین نگهداشتند. در این میان ملاکانی که نتوانستند این مقررات را نادیده بگیرند، یا به سرعت تولیدات کشاورزی خود را تغییر دهند، متحمل خسارات زیادی شدند. جنگ جهانی دوم سبب کمبود واردات خارجی نیز شد، و صنایعی که متکی به واردات بود آسیب دید. ولی در مقابل صنایعی که در زمینه تبدیل مواد خام داخلی و کالاهای نیمه‌ساخته فعالیت می‌کردند از این وضع سود بردند. کارخانه‌دارانی که کاملاً به ورود مواد خام خارجی متکی نبودند یا کسانی که توانستند تقاضای داخلی برای کالاهای ساخته شده را که قبلاً از خارج وارد می‌شد اجابت کنند، سود سرشاری بردند. در میان صنایع سوریه، صنعت پارچه‌بافی در دوران جنگ بیش از سایر صنایع موفق بود. در همان دوران، گروهی از بازرگانان، که بسیاری از آنان متعلق به طبقه ملاکان و زمین‌داران نبودند، توانستند با افزایش زمین زیرکشت بویژه در جزیره سود فراوانی نصیب خود کنند. این امر به آنها اجازه می‌داد که عرضه مواد غذایی کمیاب و مواد خام مورد نیاز صنایع نور را افزایش دهند.^{۲۰}

در تحلیل نهایی باید گفت که این توسعه اقتصادی زمان جنگ سرانجام نمود سیاسی یافت. بورژوازی صنعتی در حال تکوین متشکل از بازرگانان و زمین‌داران، یک چالش سیاسی در برابر گروههای زمین‌دار و سوداگر محافظه‌کار آغاز کردند. این موضوع سبب مشخص شدن بیشتر خطوط در داخل بلوک ملی شد. آن دسته از رهبران ملت‌گرا در دمشق که در زمان استقلال سوریه در رده‌های بالای سیاسی قرار گرفتند، کسانی بودند که یا خود به عنوان کارخانه‌دار یا به عنوان دولتمردانی که نمایندگی منافع صاحبان صنایع در حکومت را داشتند با طبقه کارخانه‌دار نوپا مناسباتی برقرار کرده بودند. حتی پیش از آن که فرانسوی‌ها سوریه را در ۱۹۴۶ ترک کنند، شکری قوتلی که در ۱۹۴۳ به ریاست جمهوری برگزیده شد از مقام خود استفاده کرد و از منافع کارخانه‌داران با نفوذ در رشته صنعت نساجی و بازرگانان دمشق به ازای حمایت آنان از جنبش استقلال کامل از فرانسه، پشتیبانی به عمل آورد. اما در همان زمان که قوتلی پایه‌های سیاسی خود را در دمشق محکم می‌کرد، رهبری او از سوی حلب به مبارزه طلبیده شد. با آن که حلب در مبارزه برای استقلال سوریه در سالهای میان دو جنگ نقش بزرگی داشت، تقریباً در تمام جنبه‌های سیاسی پس از دمشق قرار گرفته بود. شعبه بلوک ملی در حلب با شعبه دمشق رقابت می‌کرد و مانند شعبه دمشق در داخل خود دچار تفرقه بود. برقراری نظام قیمومت، حلب را به درجه مرکز یک استان تنزل داده بود که زیر سایه دمشق قرار داشت و برای بودجه آموزش، عمران و نظایر آن نیازمند دمشق بود. همچنین، حلب از تقسیمات ناعادلانه پس از

ابتدا از جبل الدروز به رهبری سلطان عطرش از رهبران دروزی آغاز شد و سپس با اتحادی که میان او و دیگر رهبران ملت گرا در دمشق ایجاد شد، شورش به دیگر نقاط سوریه سرایت کرد و فرانسویان دوبار دمشق را بمباران هوایی کردند. این شورش تا ۱۹۲۷ دوام داشت. برای شرح این شورش نگاه کنید به: Elie Kedourie, *Politics in the Middle East*, Oxford UP, 1992, pp. 211-214.

19. G. Hakim, *Industry*, in S.B. Himdeh (ed.), *Economic History of Syria Beirut*, 1936, pp. 130f.

۲۰. نحل بهجت صدیقی، فخری البارودی، بیروت ۱۳۹۴ (۱۹۷۴م) ص ۹۸.

21. Anon., *Etude sur le fonctionnement du Bureau National Arabe de Recherches et d'Information de Damas*, Centre des Hautes Etudes Administratives sur l'Afrique et l'Asie Modernes, no. 350, pp. 1-11, (nd.).

۲۲. درباره شیخ طاهر جزایری نگاه کنید به:

Hourani, op. cit., p. 222.

23. V. Vacca, *Notizie biografiche su uomini politici ministri e deputati Siriani*, Oriente Moderno, October 1937, p.483.

24. A. Gerschenkron, «Economic Backwardness in Historical Perspective», in B. Hoselitz (ed.), *The Progress of Underdeveloped Areas*, Chicago, 1952, pp.3-29.

۲۵. لطفی الحفار، ذکریات، دمشق ۱۳۷۴ (۱۹۵۴م)، صص ۳۷-۱۵.

۱۳۳-۱۲۶، ۱۷۶-۱۷۲، ۲۰۹-۲۰۴.

۲۶. همان، صص ۵۳-۴۶، ۹۴-۸۹.

27. H. Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq*, Princeton, 1978, p. 226.

۲۸. تا امروز اهالی دمشق هنوز از آب بسیار زلال و گوارا و هاضم عین الفیجه بهره مند هستند، ولی به علت افزایش جمعیت شهر دمشق، سازمان آب، صبح ها يك ساعت را (۶ تا ۷ صبح) ویژه توزیع آب آشامیدنی از سرچشمه عین الفیجه اعلام کرده است، که علاقمندان در این فرصت از آن آب ذخیره می کنند، ولی در بقیه روز آب آشامیدنی مخلوطی از آب سرچشمه و انبار آب تصفیه شده است. نگاه کنید به: عبدالمهدی یادگاری (تلخیصیه)، جغرافیای سرزمین سوریه، مشهد ۱۳۷۲، ص ۶۶.

۲۹. حفار، همان، صص ۹۴-۸۹.

30. Himadeh (ed.), op. cit., p. 157.

31. Ibid, p. 86.

32. Cited in Ph. S. Koury, «The syrian Independence Movement», *British Society for Middle Eastern Studies Bulletin*, 1988, p. 30.

33. E. Longuenesse, *La classe ouvriere en Syrie: une classe en Formation, Ecole des Hautes Etudes en Sciences Sociales*, Paris, 1977, p.39.

34. Ph.S. Khoury, op. cit, p. 31.

35. Ibid, p. 32.

36. Ph. S. Koury, «Divided Loyalties? Syria and the Question of Palestine, 1919-1939», *Middle Eastern Studies 21* (July 1985), pp. 324-348.

37. Youssef Khoury, *Prix et monnaie en Syrie*, Nancy 1943, p. 91.

38. Abdul - Kader Al - Nayal, *Industry and Dependency with Special Reference to Syria: 1920-1957*, ISS, The Hague, 1974, pp. 81-85.

39. Ph. S. Khoury, op. cit, 1988, p. 33.

40. Al - Nayal, op. cit., pp. 86-88.

41. Ph. S. Khoury, op. cit., 1988, p. 34.

42. Ibid, p. 35.

۴۳. نگاه کنید به:

Kedourie, op. cit, pp. 334-36,

p. Seale, *Asad of Syria*, London, 1988, pp. 328-9.

M. Abdullahzadeh, «The Significance of Elites in the Third World», Paper presented to the Seminar on Empirical Political Theory, Essex University, 1976.

2. Albert Hourani, *Arabic Thought in the liberal age* (1798-1939), Cambridge UP, 1983, pp. 303-304.

۳. برای بحث نظری درباره بورژوازی ملی، مثلا، نگاه کنید به:

Alec Gordon, 'The Theory of the «Progressive» National Bourgeoisie', *Journal of Contemporary Asia*, 3 (1973), pp. 192-203.

4. Eric Davis, *Challenging Colonialism: Bank Misr and Egyptian Industrialization, 1920-1941*, Princeton, 1983.,

Robert L. Tignor, *State, Private Enterprise, and Economic Change in Egypt, 1918- 1952*, Princeton, 1984.

۵. گرچه ظهور عقیده و جنبش پان اسلام به دوران سلطنت عبدالحمید دوم (۱۸۷۶-۱۹۰۹) نسبت داده می شود ولی می توان منشأ سیاسی پان اسلام را در معاهده موسوم به کوچوک کینارجی که در ۱۷۷۴ میان عثمانی و روسیه منعقد شد جستجو کرد. به موجب این معاهده، به سلطان عثمانی حق قضاوت و دادرسی در مورد دعوی مربوط به مسلمانان بیرون از قلمرو عثمانی داده شد. در زمان انعقاد این عهدنامه گنجانیدن این بند به عنوان حفظ آبروی سلطان در برابر شکست وی در جنگ تعبیر شد، ولی در واقع این بند به تزار روس نیز حق می داد که به حمایت از مسیحیان در قلمرو عثمانی در امور آن کشور مداخله کند. نگاه کنید به:

Jacob M. Landau, *The Politics of Pan-Islam*, Oxford, 1990. p.10.

۶. برای تحلیل پان عربیسم و ملت گرایی نگاه کنید به:

محمود عبدالله زاده، تنش روحی و معنوی در خاورمیانه، فصلنامه خاورمیانه ۴ (پائیز ۱۳۷۴)، صص ۲۷-۸۲.

7. Hourani, op. cit., p. 178.

8. Landau, op. cit., p. 214.

9. Hourani, op. cit., p. 303.

10. P. J. Vatikiotis, *Conflict in the Middle East*, London, 1971, p.15.

11. L. Carl Brown, *International Politics and the Middle East*, London, 1984, p. 112.

12. Geoffrey Warner, *Iraq and Syria 1941*, London, 1974. pp. 11-12.

13. A.H.HO. /V.E.I, Brittanica, 1985, p. 384.

14. G. Warner, op.cit., p.12.

۱۵. پس از بیرون رانده شدن از سوریه، فیصل با قطار عازم حیفا شد. لرد ساموئل (Lord Samuel)، نخستین کمیسر عالی غیرنظامی بریتانیا در فلسطین می نویسد: «من تصمیم گرفتم که از او (فیصل)، نه به عنوان یک پناهنده شکست خورده بلکه یک دوست محترم در خاک فلسطین استقبال شود؛ دستور دادم هنگام ورود قطار گارد احترام در ایستگاه حاضر باشد؛ در محل توقف قطار با استورز (Storrs) به دیدن او رفتم.... بعدها شنیدم که هنگامی که امیر (فیصل) صف سربازان را در سکوی ایستگاه دیده بود فکر کرده بود که برای دستگیری او آمده اند، و پس از تحمل فشارهای روحی که در روزهای قبل به او وارد آمده بود وقتی دریافته بود که آن سربازان، گارد احترام برای استقبال از او هستند تقریباً به گریه افتاده بود». نگاه کنید به:

Herbert L. Samuel, *Memoirs* (London, 1945), pp. 138-139, cited in Brown, op. cit., p. 121 fn.

۱۶. در مارس ۱۹۲۰ کنگره سوریه در دمشق فیصل را به عنوان پادشاه سوریه متحده و فلسطین، و برادر او عبدالله را به عنوان پادشاه عراق برگزید. پس از سقوط فیصل در دمشق، بریتانیا با گفتگو با خاندان هاشمی، رضایت عبدالله را برای کناره گیری از سلطنت عراق جلب کردند و فیصل به عنوان پادشاه عراق منصوب شد.

17. Philip S. Khoury, *Syria and the French Mandate*, Princeton UP, 1986, chapters 263.

۱۸. نخستین بحران در مناسبات فرانسه و سوریه در ۱۹۲۵ روی داد. شورش